

مکاسب محرمة / تطفیف

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم وضعی تطفیف

مقام ثانی بحث در حکم وضعی تطفیف بود و این که آیا تطفیف در معامله موجب فساد می شود یا نه ؟

افساد معامله در صورت تطفیف

گفتیم که سه صورت عمده را در کلمات فقهاء می بینیم:

الف. تعلق معامله به امری کلی

صورت اولی این بود که بیع و معامله تعلق بگیرد به کلی و تطفیف فقط در مقام اداء باشد، اینجا گفتیم که دو صورت این صورت اولی چه آن جایی که متنجاسین باشند و ربوی باشد کالا به کالای متنجاسین ربوی باشد چه غیر متنجاسین از سایر امتعه، یا سایر کالا یا نقد باشد هیچکدام مانعی ندارد برای این که اصل بیع و معامله روی یک عنوان کلی آمده که وزنش مشخص، ثمن هم مشخص، فقط در مقام اداء او به تکلیف خودش عمل نکرده، یک تخلف از حکم تکلیفی آن هم در معامله، بلکه در مقام اداء داشته است و آن تخلف اگر طولانی شود مشمول آن شرایط تخلف تأخیر در پرداخت مثن شود که جزئی از مثن را دارد تأخیر می اندازد آن خیار تأخیر دارد با شرائطی که خیار تأخیر دارد.

ب. تعلق معامله به عین خارجی موصوف

صورت دوم این بود که بیع تعلق به عین خارجی بگیرد، معامله به عین خارجی تعلق بگیرد نه کلی، و وصفی هم به عنوان وزن ذکر شود یا اگر شود ذکر هم نمی شود عقد مبنی بر او است یعنی مرتکز هر دو این است به این شکل که بگوید این بیست کیلو را فروختم به بیست هزار تومان، یا این را می فروشم ولی معلوم است در ذهن هر دو این همان بیست کیلو است. مبانی این بحث شد در حالی که این بیست کیلو که معامله به این تعلق می گیرد معین است.

عین خارجی « ربوی » یا « غیر ربوی »

حالا ثمن می خواهد، یک عین معینی باشد یا کلی باشد فرقی نمی کند که اگر جنس ربوی باشد اینجا معامله دو حالت دارد، اگر ربوی باشد معامله باطل است برای این که تفاوت دارد در متنجاسین است و معامله باطل است اگر ربوی باشد. اگر ربوی نباشد گفتیم وجهی برای بطلان معامله نیست علتش این است که این تطفیف ولو این که در

مقام خود معامله است یعنی خود آن انشاء اگر به نحو انشاء صیغه ای باشد یا در آن معاطات وقتی که آمده روی جنسی که وزن معینی در آنها است ولو این که تطفیف در خود مقام معامله آمده است.

وجود « نهی » در معامله

اما نهی در معامله موجب فساد نیست این اتفاق نظر است و معنی ندارد که بگوییم این معامله باطل است یعنی وجهی که اینجا برای بطلان به ذهن می آید یکی از چند وجه است که همه جواب دارد. یکی این است که کسی بگوید نهی در معامله است و موجب بطلان است چون می گویند نهی در معاملات موجب بطلان است این جوابش این است که موجب بطلان نیست.

بطلان معامله در عناوین ذاتی

وجه دیگری که ممکن است باشد این است که کسی بگوید اینجا معامله آنی که ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع است یعنی معامله روی این امر نیامده برای این که این امری که معامله بر آن تعلق گرفت بیست کیلو نیست، این هم گفتیم که فرمایش مرحوم ایروانی است که گفتیم این وزن و اوصاف و اینها در اینجا جزء مقومات نیست، این وصف و امثال اینها، جزء غیر مقومات است و لذا معامله نمی شود گفت بخاطر اینکه مقومش نیست باطل است، این غیر از آنجایی است که می گوید آن گنجی که در خانه است طلای در این گنجینه را می فروشم بعد معلوم شود که غیر طلاست، آن عنوان غیر مقومش نیست اینجا آن عنوان غیر مقومش نیست. این هم وجهی نیست که موجب بطلان شود.

غرر و جهل در معامله

وجه دیگری که ممکن است که کسی به ذهنش بیاید که اینجا امر مجهولی است و غرر و جهل در معامله است این هم گفته شده است که برای رفع غرر در معامله کافیهست که خودشان تصور واضحی از این دارند یعنی مشتری این را به عنوان بیست کیلو دارد می خرد او هم ولو این که می داند بیست کیلو نیست ولی می داند چیست، هر دو می دانند که چیست و مجهول مطلق نیست و همین اندازه برای رفع غرر کافیهست آن طور که بعد خواهیم گفت و لذا هیچ وجهی برای این که بگوییم اینجا معامله باطل است اینجا نیست. آنی که ممکن بود که آن تصور وجهها للبطلان معامله یکی از این سه وجه است که این سه وجه پاسخ دارد همان طور که عرض کردیم باختصار. پس معامله باطل نیست روی مبانی که قابل قبول است و غالب قبول دارند.

وصفیت وزن در معامله

بله در اینجا یک تخلفی وجود دارد و آن این است که تصویر و تصور و بنای عقل بر بیست کیلو بوده که بیست کیلو اینجا نیست، این را یکی از دو احتمال را گفتند یا اینجا تخلف وصف شده و خیار تخلف وصف است، مثل خیلی اوصاف دیگر وقتی که قالی را به عنوان قالی تبریز می خرد و بعد این وصف در آن نیست خیار تخلف وصف دارد. این یک وجه است یا این که نه در اینجا بگوییم این وصف در حقیقت یک وصف زائدی نیست، خود مضمن است وصف غیر از سائر اوصاف است وزن یعنی آنی که خود معامله به آن تعلق می گیرد و جزء است و وصف نیست و آن خیار در وصف و شرط و اوصاف کیفی شیء می آید اما وزن اصلاً خود مبیع است و متعلق به مبیع است و معامله به او انحلال پیدا می کند و به این اجزاء به مقداری که در این شیء خارجی که آن وزن کم است معامله به همان اندازه تبعض پیدا می کند مثل تبعض صفقه است که معامله نسبت به این امر باطل است و نسبت به آن جزء صحیح مثل این که دو تا بطری را به او می فروشد و یکی مسکر است اینجا به نسبت به آب معامله نافذ است و نسبت به مسکرش باطل است. اینجا هم نسبی حل می شود منتهی البته به خاطر تبعض صفقه یک خیار تبعض صفقه دارد.

بالنسبه به خیار دو وجه است، ممکن است بگوییم این معامله وصف است و تخلف وصف است یعنی وصف هم مثل سایر اوصاف کیفی تلقی کنیم و بگوییم چون خیار تخلف وصف است و ممکن است بگوییم بیع اینجا منحل می شود مثل تبعض صفقه که اینجا بیع نسبت به آنجایی که شرایط درست است نافذ است و نسبت به جایی که شرایط درست نیست بیع نافذ نیست و صحیح نیست. اینجا هم همین طور.

تعارض اشاره و وصف

نه، مشاع که مشاع است منحل می شود روی بیست کیلو که اینجا بیست کیلو نیست، این را با وصف و با ارتکاز بیست کیلو است دارد می فروشد. اشاره و وصف اینجا تعارض دارند منتهی در تعارض این دو در اینجا گفتیم که اصل این است که این امر متعلق معامله است عین خارجی و این محور است و وصف امر ثانوی است یا وصف را مثل سایر اوصاف می گیریم تخلف وصف می شود یا وصف کیفیت امر نیست، وصف وزن است وزن هم آنی است که معامله به آن تعلق می گیرد، این مقدارش است، این مقدارش نیست فلذا منحل می شود و نسبت به آن مقداری که وجود دارد نافذ است و نسبت به این که نوزده کیلو است نافذ است و نسبت به آن یک کیلو نیست و ثمن بالنسبه جدا می شود باید به اندازه یک بیستم که مضمن نیست ثمن را برگرداند منتهی چون تبعض صفقه است خیار تبعض صفقه است.

جمع بندی

پس این دو وجه است که بعید نیست این مورد و تفصیل کلام در کتاب بیع می آید و اصل سخن در آنجا این است که این نوع وصف که حالت وزنی دارد آیا از قبیل سایر اوصاف کیفی است که تخلف او، تخلف وصف می شود یا این که نه، این وصف مثل همان جزء است و حکم جزء دارد وصف حکم شرائط و ویژگی ها و خصائص کیفی دارد که وقتی این نبود معامله درست و خیار تخلف وصف دارد و یا این که معامله منحل می شود و نسبت به یک بیستم معامله ای نبوده اصلاً و بدهکار اوست که یک بیستم ثمن را برگرداند و چون صفتقه متبعض شده خیار تبعض صفتقه دارد. یکی از این دو وجه را باید گفت.

همه صورتهای یک فرض ربوی و یک فرض غیر ربوی بودن دارد. در صورت اولی که بیع روی کلی بود چه ربوی و غیر ربوی هر دو صحیح است. صورت دوم که عین خارجی با وصف بیست کیلو مورد معامله قرار گرفته، ربوی باشد از حیث ربویت باطل است، ربوی نباشد سه وجه برای بطلان به ذهن می آید که جواب دادیم و لذا گفتیم ربوی باشد باطل است، ربوی نباشد باطل نیست از همین جا معلوم می شود که آن جا که ربوی باشد می گوئیم باطل است از حیث ربویت باطل است نه از حیث این که تطفیف در کار است، ولذا اگر حالت دوم شد که ربوی نیست، باطل نیست نه از حیث غرر و نهی از معامله که موجب فساد است و هیچ یک از سه وجه، وجهی برای بطلان نیست.

اما از حیث خیار دو مبناست :

یک مبنا این است که چنین وصفی را مثل سایر اوصاف بدانیم و معامله بگوئیم اینجا درست است کلاً منتهی خیار تخلف وصف دارد. یا این که بگوئیم این وصف حالت اوصاف کیفی ندارد و بگوئیم این جزء الثمن و جزء المثلث است معامله نسبت به یک بیستم واقع نشده است و باید برگرداند و خیار تبعض صفتقه دارد که اقوی این دومی است.

وصفیت وزن در معامله

در اینجا وزن را به صورت وصف در آمده بود اینی که بیست کیلو است ولی در واقع نوزده کیلو است نسبت به کیلو درست است و نسبت به یک بیستم باطل است و باید ثمن را به یک بیستم برگرداند منتهی چون تبعض شده خیار تبعض صفتقه است. تطفیف حکم تکلیفی است، نهی در معامله موجب فساد نیست، گناهی انجام داده است. با یک فرض تخلف وصف می شود و بنابر یک فرض انحلال و معامله نسبت به نوزده جزء، یک بیستم باطل و خیار تبعض صفتقه، علاوه بر اینکه حالا یا خیار تخلف وصف می شود بنابر ادله عدم انحلال یا تخلف وصف نمی شود، تخلف تبعض صفتقه می شود بنابر انحلال، علاوه بر اینها گاهی خیار غبن هم است و آن جایی است که

معامله اشان روی توافق قیمتی بوده که انجام شده، فی الواقع و اگر در عرف بازار هم اگر او مغبون شده باشد آن هم خیار غبن دارد که گاهی هست.

ج. تعلق معامله به عین خارجی مشروط

صورت ثالثه همین است با این تفاوت که وصف را به صورت شرط می آورند. اینجا وصف را که مذکور یا معهود است اما صورت ثالثه این است که معامله تعلق به عین خارجی می گیرد بر خلاف صورت اول و وزن هم ذکر می شود نه به شکل وصف بلکه به صورت شرط، بعثت هذا به شرط این که بیست کیلو باشد و او می خرد.

شرطیت وزن در معامله

صورت ثالثه این است که وزن را نه به شکل وصف معهودا و مذکوراً بلکه به صورت شرط می آورد بعثت هذا به شرط این که عشرين کیلو باشد، این شرط می شود و فی الواقع بیست کیلو نیست، نوزده کیلو است اینجا باز دو فرض دارد، فرض ربوی و غیر ربوی بودن.

ربوی بودن عین مشروط

اگر ربوی است مثل صورت قبل باطل است نه از حیث تطفیف، بلکه از حیث ربوی بودن، در این معامله دو گناه انجام می شود یکی تطفیف، یکی ربا است و علاوه بر این هم معامله باطل است که از حیث ربویت باطل است. اما فرض دوم غیر ربوی بودن و در متنجاسین نباشد، تبادل کالا در غیر اجناس ربوی، یا تبادل کالا با نقد و پول باشد که ربوی نیست و در فرض دوم...

وجود جهل در معامله مشروط

وجه دوم این است که بگوییم این بیع غرری است و جهالت است، این هم گفتیم نه جهالت است، همین اندازه که می دانند چطور است کافیهست و یک وجه هم این طور است که بگوییم اصلاً معامله به این تعلق نگرفته است که مرحوم ایروانی می گفتند این هم گفتیم نه، برای این که شرط و وصف و... جزء عناوین مقوم نیست البته حضرت آقای مکارم فرمودند: بله اگر این وزن خیلی تفاوت داشته باشد، مثلاً ما تا حالا می گفتیم بیست کیلو و نوزده کیلو است ولی اگر الآن بگوییم بیست کیلو و یک کیلو باشد آن تفاوت خیلی فاحش که باشد آن ممکن است بگوییم که در واقع این آن نیست اصلاً و احتمال این را دادند ولی ما مطمئن نیستیم. این سه وجه هیچ کدامش تام نیست فلذا در معامله کار حرام انجام داده اما در غیر ربوی باطل نیست.

طلبه :

خیار تخلف شرط

اما بحث بعدی که خیار است یا نیست، مثل بحث قبلی، اینجا هم خیار است که اینجا شرط کرده است و اگر ما این شرط را مثل سائر شرائط بدانیم خیار تخلف شرط است، اما اگر بگوییم این شرط ظاهرش شرط است ولی در واقع جزء معامله است معامله منحل می شود اینجا خیار تبعض صفقه می شود و معامله نسبت به یک بیستم باطل است و نسبت به مابقی صحیحی است :

الف. شرط بودن وزن

دو نظریه است یک نظر این است که مثل بحث وصف، وزن اگر به عنوان وصف بیاید که در صورت قبلی بود، یا در صورت فعلی که به صورت شرط بیاید مثل سایر شرائط می شود اگر نبود تخلف وصف می شود و در صورت دوم خیار تخلف شرط می شود به این بیان که این را می فروشم به این شرط که مدل فلانی باشد، مدل نود و دو باشد یا یخچال را می فروشم به شرط این که برف پاک کن هم داشته باشد مثلاً یا فلان بوگیر را داشته باشد. اینجا هم می گوید این را می فروشم به شرط این که بیست کیلو باشد این هم مثل سایر شرائط باشد و اگر مبیع فاقد یک شرط بود یا صورت قبلی فاقد یک وصف بود خیار تخلف وصف و در اینجا خیار تخلف شرط دارد و این یک نظر دارد که خیار شرط مثل سایر شرایط است یا ذکر وصف وزن هم مثل سایر اوصاف است

ب. وزن جزئی از مبیع

اما نظر دوم این است که نه، این را عرف ولو این که در سیاق لفظیه و در قالب شکل و ظاهر قصه وزن را به عنوان وصف ذکر کرده فی الصورة السابقة، یا وزن را به صورت شرط ذکر کرده فی الصورة الثالثة ولی این شکل قصه است، روح قصه و آنی که عرف می فهمد این است که می گوید وزن غیر از اوصاف کیفی است، وزن جزء مبیع است ولذا به همان اندازه که اینجا نیست در واقع معامله نسبت به او محقق نشده و جزء مبیع نیست عین این است که دو بطری را می فروشد که یکیش آب است و یکیش مسکر است که ارزش ندارد. همانجا هم اگر بگوید این دو را می فروشم به شرط این که هر دو آب باشد نمی گوید که تخلف شرط شده، می گوید جزئی از مثنی اینجا مالیت نداشت اصلاً، شاید این قول اقوی باشد.

انحلال معامله در صورت تطفیف

بنابراین وزن چه به شکل وصف یا چه به شکل شرط ذکر شود این حکمش، حکم شرط نیست و حالا که نبود خیار تخلف شرط دارد بلکه این در واقع حکمش جزء است و جزئی از مثنی در متعلق معامله نبوده است فلذا نسبت به آن یک بیستم اصلاً معامله محقق نشده است منعقد نشده است و او هم باید یک بیستم ثمن را به نسبت

برگرداند و منتهی خیار تبعض صفقه است چون آن مبیع که فروخته شد به طور کامل نبود، بخشی از آن نبود و تبعض صفقه پیدا می شود کما این که در بعض صور غبن هم محقق می شود.

اظهر در بحث قبلی و اینجا، صورت انحلال است نه این که وصف یا شرط باشد، انحلال معامله است و نسبت به آن درست است و نسبت به جایی که خارج است و نبوده است معامله باطل است منتهی آن طرف خیار تبعض صفقه دارد چه وصفاً چه شرطاً ذکر شود. البته تفصیل کلام در بحث بیع خواهد آمد که این نوع شرائط و اوصاف را معامله اوصاف و شرائط بکنیم و فقدش موجب تخلف وصف یا تخلف شرط می شود یا این که نه معامله اینجا منحل می شود بنظر می آید اینجا انحلال معامله اظهر باشد.

متعارف این است که می خواهند بگویند اجزاء مبیع کم نباشد ولی نفی نمی کنم که گاهی واقعا حالت وصفی دارد و بیست کیلو بما هو بیست کیلو را مدّ نظر دارند و مجموع من حیث المجموع مقصود است و جزئیتش ملحوظ نیست، آن مجموعیت و کیفیت مجموعی ملحوظ است ولی همیشه این طور نیست در واقع او می خواهد بگوید بیست کیلو را می خواهم غالباً این طور نیست که می گوید و عرفاً می خواهد بگوید که همه اجزاء باشد.

دسته بندی مکاسب محرمه

تطیف فرقه با تزئین یا با تصویر و.. این است که تصویر و تمثیل و تنجیم و ... آنها خودش یک حرفه ایست، کاریست که ممکن است متعلق معامله هم قرار بگیرد اما تطیف خودش از آداب معامله است، فلذا در مکاسب محرمه آنهایی که این عناوین ده بیست گانه ای که آمده تکرار میکنم که سه نوع است :

الف. در کیفیات معامله

یک نوع از اینها که در مکاسب محرمه آمده است از کیفیات معامله است مثل همین تطیف، تطیف یک چیز است که مال معامله است یا در خود متن صیغه و عقد و.. است و یا دراداء بعد از معامله است ولی اصلاً مربوط به معامله است از کیفیات و انحاء معامله است. قسم اول که کیفیات معامله باشد، آن را بایست یک جایی باید بیاوریم آن هم در همان آداب معامله است که بعد آداب بیع است که تطیف هم جزء آنهاست.

ب. مشاغل

نوع دوم که اینجاها ذکر می شود این است که نه کیفیات معامله نیست، یک کاری که ربطی به معامله ندارد، تنجیم، تزئین است، عمل ماشطه است، یک کاری است که کاریست ولی به صورت یک حرفه و شغل در آمده که معامله به آن تعلق می گیرد.

ج. مسایل غیر متداول معامله

نوع سوم هم یک سری چیزهاییست که خیلی تداوال ندارد که در معامله باشد ولی استطراداً بحث شده است مثلاً غیبت یا کذب ممکن است این طور باشد که گاهی متعلق معامله واقع می شود ولی این طور نیست که حرفه و فن باشد و حرفه کاری باشد، این سه نوع عناوین است که اینجا ذکر شده است و بسیاری از مواردی که اینجا آمده به دلیل این که فقه موجود ما تبویب منظمی ندارد و پاسخگوی طرح آن مسائل نیست این را استطراداً در مکاسب آورده اند و الا چه کسی گفته که غیبت و تهمت و حسد و.. اینجا بیاورید، در باب دیگری باید بررسی کنید، تکسب به امر محرم حرام است و باید با این عنوان کلی بحث می کردید.

قسم دوم آنها که جزء حرف شده است و حرفه ها و مشاغلی شده که محرم است این هم اصل محرم بودن عمل را باید اثبات کرد بعد هم باید گفت که چیز محرم اگر حرفه شد، حرفه شدنش هم حرام است، تکسبش هم حرام است و لذا مکاسب محرمه نبایست این شکلی باشد، این چون جاهای دیگر فقهمان جوابگوی اینها نیست اینها را استطراداً اینجا ذکر کردیم این چیز است که بارها گفتیم.

پیشنهادی که ما دادیم برای این که فقه غنای بیشتری پیدا بکند ابواب نوعی در آن طرح شود که پاسخگوی اینها و خیلی چیزهای دیگر که در روایات است و اینجا نیست باشد، الآن اسراف و تبذیر، حسد، کبر، تواضع، صله رحم، قطع رحم اینها مسائلی است که در فقه درست بحث نشده است و علاوه بر آن موضوعات مستحدثه امروزی، پیشنهاد ما این است که ما هفت هشت باب جدید فقهی باید رویش کار شود یکیش تعلیم و تربیت است یکی مسائل سازمانها و ادارات و مدیریت ها و.. است و یکی فقه اخلاق، فقه عقیده، یکی فقه روابط اجتماعی است و همین روابط خانوادگی است و روابط خانوادگی را در فقه تربیه می شود آورد ولی روابط اجتماعی در این ارتباطاتی که میان انسانهاست و از این قبیل.. فقه تحول پیدا می کند.

تطفیف شخص اجیر شده

مقام سوم این است که تطفیف خودش کیفیت معامله است منتهی ممکن است کسی اجیر شود برای معامله و این شخصی که اجیر شده در کارش تطفیف بکند، شاگرد مغازه شده و فروشنده فروشگاه شده است و در کارش تطفیف می کند این هم دو صورت دارد :

الف. عقد مشروط به تطفیف

یک وقت اجیر می شود که یک کاری کند یعنی در عقد اجاره اش تطفیف شرط شده است در متعلق اجاره کارش این است که تطفیف کند و هر روز هم این وزنهای دیجیتالی و.. را بکار ببری که همه اش ناقص است. در این شکل اجاره باطل است برای این که اجیر شدن برای حرام است و اجیر شدن برای امر حرام عقدش حرام و باطل

است و چون مالیت ندارد عملی که حرام است ارزش ندارد از نظر شرعی ارزشش ملغی است و باطل است و اجاره ای که می گیرد تبعاً حرام است .

ب. عدم شرطیت تطفیف در عقد

یک وقت اجیر شده و در خود عقد اجاره این بحث ها نیامده است ولی عملاً این کار را انجام می دهد. در صورت دوم که عقد اجاره اش مبنی بر تطفیف نیست اجیر شده برای فروشنده گی، ولی در مقام عمل امرش می کند که کار حرام بکند و اینجا عقدش صحیحش است ولی کارش، کار حرامی است و اگر آن مقداری که کار جایز انجام می دهد به نسبت او عقدش درست است مستحق اجرت هم است ولی نسبت به آنی که کار حرام انجام می دهد مستحق اجرت نیست، این هم حکم اجیر شدن برای این تطفیف است و حکم واضحی است و اختلافی در آن نیست.